

یعقوب ابراهیمی

ما برده گان کشته شده ی باستانیم، که به خونخواهی خویش برخاسته ایم

با دیدن شیار های باریک خون که از کنار چشمان آواره ی "ندا معصومی" بروی سنگفرش داغ خیابان ره کشیده بود، اندوه بزرگی سراپای انسان را فرا میگیرد.

او تا دیروز در خیابان های تهران با هزاران هم رزمش با دستان خالی برای رسیدن به آزادی گرم پیکار بود، که یکباره گلوله ی استبداد "زمینی و آسمانی" سینه اش را درید و به خاکش نشانده.

اما آرامش و ثباتی که تا آخرین لحظه در نگاه های زخمی اش دیده میشد، هیچ راه بازگشتی به هم‌رزمانش باقی نگذاشت. برق خشم و اندوهی که در چشمانش می درخشید، فتح فردا هایی را نوید میداد که اطمینان داشت از راه خواهد رسید.

ندا چنان متین و بی هراس به خاک افتاد که گویی به خونخواهی نسل های هزاران هزار ساله برخاسته بود. همچون صداقت معصوم باران به خاک نشست تا سیلاب های بی پروایی بر پا کند.

ندا، ادامه ی ملیونها قربانی است، که از زمان ها به این سو، در خیابانها، زندانها و میدان های رزم نه تنها در ایران که در سراسر این کرده ی خاکی، برای رهیدن از زیر بار ذلت برده گی و برای آزادی می رزمند و می میرند.

اما در ایران او ندای صد ها هزار مبارزی است، که سالها رزمیدند و مردند و باز به پا خاستند، اما تا هنوز رژیم حاکم تمام افتخارات پیکار آنها را بنام خود قاچاق کرده است. به تاریخ اگر بنگریم همان ها بودند، که ابتدا برای مشروطیت رزمیدند و بعد سلطنت را به زانو

در آوردند، اما همین آخند ها با نیرنگ و تزویر، تمام آنچه بود و نبود را بنام خود کردند. بالاخره امروز حوادث نشان میدهد، آنکه در برابر سلطنت میرزمید، این چماقداران قلدر نیستند؛ زیرا آنکه دیروز در خیابان و سنگر بود امروز نیز همانجا است و همانجا میمیرد.

از آنجایی که جعل قیام ها و پیکار ها تقریبا به یک روش مبتذل مبدل شده است، حالا نیز عده ای آبکی باور دارند، که این همه حرکت ها و قربانی دادن ها در ایران به جانبداری از یک آخند و بر ضد آخند دیگری راه افتاده است. شاید ظاهر قضیه یا زمینه ی آغاز حادثه چنین بنیادی داشته باشد، اما با گذشت هر روز دیده میشود، که دیگر شعار ها - به مثابه ی بیان فشرده ی اعتراضات- دارند، مسیر اصلی خود را می یابند. و فریاد های پراکنده با هم یکجا شده "مرگ بر دکتاتوری" را فریاد می کشند. همچنان اعلان جنگ از سوی رهبر مذهبی ایران در مقابل معترضین خود نشانگر آنست، که وسعت اعتراضات به حدی است که دیگر نمیتوانند بی تفاوت و یا بوسیله ی قتل های زنجیره ای خاموشانه از کنار آن بگذرند.

از جانب دیگر، ماهیت یک چنین موضع گیری -ناگذیرانه- از جانب عالی ترین مقام روحانیت و سیاست ایران، اگر توجه کنیم، پایه های ولایت فقیه را لرزانده است. تا دیروز تصور چنین بود که ولایت فقیه به مثابه ی سایه ی خدا بر روی زمین، با همه گان چون "گله های گوسفندان" یکسان رفتار میکند. اما اعلان جنگ "آقا" نشان داد که دیگر برای کنترل اوضاع ایشان مجبور به یک خط کشی تاریخی شده اند. دقیقا همین خط کشی بود که مسیر جدیدی به شعار ها داده و مستقیما مشروعیت ولایت فقیه را هدف قرار داد.

حال بسیاری ها باور دارند، که با توجه به ریشه های نظامی رژیم، کنترل اوضاع در ایران و جلوگیری "یک مشت افرادی" که جز سنگ چیز دیگری در دست ندارند، کار مشکلی نیست و بزودی رژیم وضع را اداره خواهد کرد. درست است. شاید چنین چیزی ممکن باشد، و رژیم با پر کردن زندان ها و رنگین تر کردن پاتوق های خیابانی وضعیت را دوباره کنترل کند. اما آنچه از کلیت این جوشش های بی سابقه ی مردمی در ایران بر می آید این است، که رژیم آخندی دیگر به آن راحتی سی سال گذشته نمیتواند حکومت کند.

برخورد رژیم - به این نحو- در برابر اعتراضات مردم آرامش زمامداران را در آینده حرام خواهد کرد. تاریخ شاهد است، که هر استبدادی با سرکوب به عمر خود پایان داده است.

حالا نیز دیده خواهد شد، که هر قدر با سرنیزه های استبداد خون بیشتری بریزند، همانقدر پرچم آزادی را رنگین تر خواهند کرد. آنوقت برق اندوه و خشمی که در چشمان "ندا" آمیخته بود و از خیابان مبارزه تا سرد خانه ی بیمارستان و از آنجا تا گورستان همه را شکنجه میکرد؛ قبای آرزو های استبداد را به آتش خواهد کشید. تا آنگاه، آزادی سرودی بخواند چنین غمناک، غمناک.

22.06.09

www.ayenda.org